

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرح نوتاش
۱۱ فبروری ۲۰۱۹

جواب به مقاله درسهای گرانبهای یک انقلاب شکست خورده نویسنده گرامی مقاله، آقای آرش کمانگر

سیاست دوگانه (دیل استاندارد) رژیم پهلوی در زمینه سرکوب مخالفان سیاسی بدین معنا که این رژیم و مشاوران سیا و موسادش از آنجا که خطر کمونیسم آن هم در همسایگی اتحاد شوروی را خطر عمده تلقی می کرد، همه توش و توان خود را صرف سرکوب جنبش چپ و یا سازمان چریکی مجاهدین خلق (که آن را مارکسیست اسلامی می پنداشت) نمود در همان حال تا حدودی خلاف حکومت رضاشاه، امتیازات زیادی به مذهب و روحانیون داد و یا در سرکوب آنها از خشونت کمتری استفاده می کرد، به این بهانه که مراجع تقلید و روحانیون تراز اول می توانند با تحریک احساسات شیعی مردم، آنها را به خیابان ها بکشانند.

* (این نظر، از نیمه به یک جریان سیاسی نگرسته است. چرا که کشتار عظیم ۱۳۴۲ در فیضیه قم و تبعید خمینی به عراق دو روز بعد از آن سخنرانی را به خاطر نیاورده است. زندانیان مذهبی نیز در کنار زندانیان مارکسیست در زندان ها بودند. مثلاً آیت الله منتظری هم بند رهبر کنونی حزب توده ایران خاوری بوده است.

در این مقاله تز کمر بند سبز به دور زمین توسط نظریه پردازان امپریالیسم و تحمیل حاکمیت های مذهبی به مناطق نفتخیز آورده نشده است. تأسیس اخوان المسلمین در قاهره توسط انگلیس ۱۹۲۸، تأسیس القاعده در افغانستان ۱۹۷۶ توسط امریکا و ۱۹۹۲ تأسیس طالبان توسط امریکا، عربستان سعودی و پاکستان، در پاکستان را نیز در نظر نداشته است. و همین از قلم افتادگی ها سبب شده که شاه را دارای تصمیم "و آن هم از نوع دیل استاندارد" فرض کند. در حالی که حضور شاه، اعمال و فرارش همه به فرمان امپریالیسم امریکا بوده است. اهمیت این مطالب در این است که جهت گیری حال را میسر می سازد. برای ایجاد هر تغییری مهمترین عامل، شناخت دقیق علل مصائب است. و گر نه، تکرار مصائب ناگزیر است.

در روز ۱۷ شهریور [سنبله] شاه مردم را در میدان ژاله از زمین و هوا به رگبار بست، ولی تصمیم امپریالیست ها در گوادولوپ، راه مقاومت را بر شاه بست. درست است که زندان های ایران مملو از انقلابیون چپ ایران بودند ولی طراح و بسیج کننده این انقلاب چپ ها نبودند. ۱۱ گروه مذهبی متحد به رهبری خمینی از طریق مساجد بخشی از مردم را به خیابان ها آوردند و بخش عظیم دیگر نیز که ناراضی بودند بدون هیچ نوع وابستگی به آنان پیوستند. ولی رهبری

و تشکل و شعار های تظاهرات با مذهبیون بود. اگر چه اعتصابات کارگران نفت در همراهی با مردم رنگ چپ داشت. همانطوری که گرفتن کلانتری ها.

در این چند ماه گذشته که اعتراضات کارگری به دلیل عدم پرداخت حقوق به آنان اوج گرفته، چند ملا گفته اند که ما برای اسلام انقلاب کردیم و این انقلاب اقتصادی نبوده. این کاملاً درست آن ها برای اسلام انقلاب کردند. و نوع اسلام از نوع اخوان المسلمینی انگلیس بوده است.

نه... این انقلاب شکست نخورده است. به آمالش که اسلامی کردن جامعه بوده رسیده است. سیستم روبنائی سیاسی سه قوه توسط ملایان و یا وابستگان شعبه های مختلف دایره اخوان المسلمین اداره می شوند و زیربنای این حاکمیت منافاتی با برنامه های نئولیبرالیستی و خصوصی سازی و رانت خواری امپریالیستی ندارد. و صدور انقلاب برای گسترش سلطه انگلیس زیر نقاب اسلام شیعی در خاور میانه و جهان فعال است. و مقابله با امریکا به هیچ وجه معنای ضد امپریالیستی بودن ندارد و یک رقابت شدید نیابتی است. وقت آن است که با اصل و ماهیت این انقلاب صادقانه روبه رو شد.

در تاریخ ایران همواره آمده است که به دستور ناصرالدین شاه، در حمام فین کاشان رگ هر دو دست امیر کبیر را زدند و حال آن که مهد اولیاء مادر ناصرالدین شاه، فرمان سفیر انگلیس را به ناصرالدین شاه ابلاغ کرده، اگر می خواهید در سلطنت بمانید، امیر کبیر باید کشته شود. این جا ناصرالدین شاه را جز مجری اوامر انگلیس دیدن، انگلیس را در پشت پرده نگاه داشتن است.

هر قدر امپریالیست ها در سایه قرار بگیرند، راحت تر به فتنه های خود ادامه می دهند. وحشت و فرار از رویارویی سینه به سینه با دشمنان اصلی مردم ایران، باعث ادامه مظلومیت ملت ایران و دور نگه داشتن دستش از آزادی راستین در تأسیس و استیلای حاکمیت خود است*.

برای شروع بحث ضروری می بینم به دو مجادله و ابهام در زمینه برخورد با وقایع عظیم سال های ۵۶ تا ۵۷ ایران اشاره کنم. اولین ادعا این است که آن وقایع صرفاً شورش و قیام بودند و نباید اصطلاح "انقلاب" را که به معنای دگرگونی بنیادی و ساختارشکنانه است به آن اطلاق نمود. من با این ارزیابی مخالفم. نه از اینرو که انقلاب به مفهوم تغییرات ریشه ای و بنیادی نیست، بلکه بدین خاطر که اولاً مجادله مذکور مسأله پیروزی را شرط حیاتی انقلابی دانستن يك جنبش عظیم ارزیابی می کند، ثانیاً تفاوت حرکات اعتراضی معمولی را با جوش های عظیم و فراگیر انقلابی تشخیص نمی دهد. شرط انقلاب پنداشتن يك جنبش توده ای در مقطع زمانی معینی، تنها و تنها قرار دادن خواست ها و اهداف بنیادی و ساختارشکنانه در برابر خود است، این که این جنبش و اهداف به پیروزی نائل آیند یا نه، صحبت دیگری است و ابداً تأثیری روی انقلاب یا انقلابی خطاب کردن جوشش و قیام توده ای ندارد. این اهداف ریشه ای البته به دو دسته تقسیم می شوند: یعنی انقلابات در شرایط حاضر به يك معنا می توانند به دو کتگوری بزرگ تقسیم شوند: انقلابات سیاسی و انقلابات اجتماعی.

*) انقلاب: زیر و روی طبقات است. رژیم بورژوازی وابسته به امریکا در ایران جایش با رژیم خرده بورژوازی وابسته به انگلیس راحت با شعار - ارتش برادر ماست - خمینی رهبر ماست - عوض شد. و این خرده بورژوا به سرعت طبقه اشراف خود را با طراحی رفسنجانی، با واگذاری اموال ملی به قشر سپاه پاسداران شکل داده است. و "روش تولید" تجارت آزاد رانت خواری و پشت کردن به تولیدات داخلی بوده است و روبنا شست و شوی مغزی و بردن به عصر حجر. حال چرا باید تصور کرد که پیروز نشده. مگر رهبری انقلاب سوسیالیست بوده که شکست خورده است؟ ملای انگلیس با نشستن بر تخت رهبری و در اختیار گرفتن ۵ قوای مسلح و ... پیروز این انقلاب است. درک این

واقعیت مسلم ، درک اهمیت نقش رهبری در انقلاب است و اپوزیسیون خواهان تغییرات بنیادی اقتصادی، راهی به جز احراز رهبری ندارد و این اعتراضات گسترده بدون تشکیلات واحد، هرگز نمی تواند راهگشا باشد .

اپوزیسیون مدافع طبقه کارگر، هر قدر از بر خورد سینه به سینه با دشمن اصلی (امپریالیسم) در اولین گام طفره رود ، همانقدر احراز قدرت را به تأخیر خواهد انداخت . نمی توان هم حرمت امپریالیسم را نگه داشت و هم از طبقه کارگر دفاع کرد ! این یک دبل استاندارد واقعی است . و ما شاهد آن به شیوه های مختلف در اکثر مقالات خود چپ خوانده ها هستیم . مثلاً اگر ملای انگلیس با امریکا دشمنی می کند ، پس اگر از دشمنی با امریکا حذر شود، انقلابی محسوب می گردد!

یا برای حرمت به امریکا، حاکمیت های روسیه و چین را هم همتراز امریکای صهیونیستی جنگ افروز گذاشتن . این دبل استانداردهای گذشت ناپذیر هستند که در همه جا نشانه وابستگی پنهانی به امریکا و شرکاست.

راه دوری نیست ، به تمام مقالات راجع به ونزویلا رجوع کنید . براحتمی وابستگان به امریکا را پیدا خواهید کرد . خوان گایدو یک قهرمان مدافع مردم ونزویلا نیست . نوکر دست پرورده امریکاست که بعد از سال ها پرورش، حال در اوج تحریم ها و فتنه های همه جانبه امریکا به پیش رانده شده تا جاده صاف کن ورود و حاکمیت امریکا بر معادن ونزویلا باشد . و اروپا هم او را تأیید کرده است . همانطوری که خمینی را تأیید کرد و به او مسکن و منبر و رسانه داد .*

انقلاب سیاسی انقلابی است که صرفاً سرنگونی رژیم حاکم و تغییر روبنای سیاسی را از طریق جنبش های فراقانونی مردم دنبال می کند که البته می توانند به قهر و خشونت کشیده شوند و یا به مسالمت برگزار گردند . در انقلابات صرفاً سیاسی، فرماسیون اجتماعی_اقتصادی حاکم بر جامعه، دست نخورده باقی می ماند و در سازوکارهای آن تغییرات اساسی صورت نمی گیرد .

اما انقلاب اجتماعی یا جنبشی که اهداف فراگیر اجتماعی در پیش روی خود داشته باشد به انقلابی گفته می شود که علاوه بر واژگونی رژیم سیاسی حاکم در صدد تغییر سیستم اجتماعی_اقتصادی نیز برمی آید و یا اهدافی پیش خود می گذارد که علاوه بر تغییر قدرت سیاسی حاکم، ناگزیر از در هم شکستن مناسبات اقتصادی موجود است . به همین خاطر در چنین انقلابی خلاف انقلاب صرفاً سیاسی، هژمونی طبقاتی بر حاکمیت نیز تغییر اساسی می کند . حال آن که در انقلاب سیاسی، جابه جایی تنها در چارچوب خود قشربندی های طبقه مسلط اقتصادی _ مثلاً بورژوازی در دوران معاصر - تحقق می پذیرد.

پس ما حق داریم که نه تنها جنبش های مردم کشورمان را در سال ۵۷ انقلاب بنامیم، بلکه حتی محق هستیم آن را انقلاب اجتماعی بپنداریم و نه انقلاب صرفاً سیاسی . چرا که اکثریت مردم ایران_ یعنی کارگران و تهیستان شهر و روستا _ در جریان آن انقلاب ، صرفاً خواهان سرنگونی شاه و تغییر نظام سلطنتی به نظام جمهوری مبتنی بر آزادی های سیاسی نبودند، بلکه علاوه بر آن، خواهان استقلال، عدالت اجتماعی، پایان دادن به نابرابری های طبقاتی بودند . به همین خاطر با سقوط رژیم شاه و خلاف میل حکام تازه به قدرت رسیده، شروع به تعرض به منافع طبقات بورژوازی و ملاکین بزرگ نمودند . مصادره زمین ها و تقسیم و یا کشت شورائی آنها، کنترل شورائی کارگران بر کارخانجات، مصادره مساکن سرمایه داران فراری توسط بی خانمان ها و ... جملگی از وزن بالای مطالبات طبقاتی و اجتماعی زحمتکشان ایران در انقلاب ۵۷ حکایت دارند . بنابراین نباید به صرف جایگزین شدن يك رژیم ارتجاعی بر رژیم پهلوی، از اهمیت انقلاب و مطالبات مردم کشورمان بکاهیم.

*** (یا برو و رموز رهبری آموز یا دیگران بر تو رهبری کنند**

خانه کارگر ضد کارگر، در آغاز انقلاب تأسیس شده است. انحصارطلبی و سرکوب چپ ها گروه به گروه از فعالیت های همان یک سال اول انقلاب است. آیا عدم شناخت ماهیت اصلی ملا فقط ۴۰ سال مردم را به عقب برده است؟ یا سموم این تفکرات تزریقی، قرن ها مخ ایرانیان و مردم ممالک این انقلاب صادر شده را چون موریانه خواهد خورد؟ و این انتخاب اجباری نتیجه سلطه آمریکا و انگلیس بوده است. *

به تاریخ ایران و جهان نیز که نگاه می کنیم به وفور شاهد انقلابات شکست خورده ای هستیم که هیچ کس در انقلاب نامیدن آن ها شک نداشته است. مثلاً انقلاب ۱۹۰۵_۱۹۰۷ روسیه یا انقلاب مشروطه ایران که علی رغم تحمیل برخی اصلاحات بر رژیم قاجاری نظیر قانون اساسی و مجلس نیم بند، نتوانست همچون انقلابات بورژوائی قاره اروپا، اولاً نظام ارباب رعیتی را با نظام سرمایه داری جایگزین کند و ثانیاً دموکراسی بورژوائی (را خواه در کسوت يك جمهوری همچون فرانسه و خواه در کسوت يك سلطنت واقعاً مشروطه نظیر انگلیس) متحقق کند، از این رو نیمه کاره دچار هزیمت شد با این همه کسی در انقلاب پنداشتن آن وقایع (اعم از چپ یا راست) شکی ندارد.

مجادله دوم که از سوی برخی روشنفکران طرح می شود این است که انقلاب ۵۷ يك انقلاب اسلامی بود. البته چهل سال است که هم حاکمان جمهوری اسلامی و هم حاکمان دول غربی و رسانه های تحت کنترل آن ها در جهان، از جنبش عظیم توده ای سال های ۵۶ تا ۵۷ به عنوان « انقلاب اسلامی » که هدفی جز استقرار « بنیادگرایی مذهبی » نداشت یاد می کنند. در پاسخ باید گفت که اکثریت مردم با اهداف بزرگی چون پایان دادن به نیم قرن استبداد خاندان پهلوی، برچیدن نظام موروثی ۲۵۰۰ ساله و نشان دادن يك حکومت انتخابی به جای آن، لغو سانسور و خفقان، آزادی کلیه زندانیان سیاسی، آزادی احزاب، پایان دادن به سلطه امپریالیسم و آمریکا بر حیات سیاسی اقتصادی ایران، استقرار عدالت اجتماعی و غیره دست به انقلاب زدند، این که در میانه این عزم تاریخی و انسانی، بخشی از اپوزیسیون ارتجاعی یعنی اسلامگرایان تحت امر خمینی، رهبری انقلاب را به دست گرفتند و خود را موافق صوری اهداف عمده توده ها نشان دادند، موضوع دیگریست که باید آن را جداگانه مورد تحلیل قرار داد و گر نه حتی شماری از خود مقامات رژیم اسلامی نیز باور ندارند که انقلاب از همان روزها و ماه های اول با هدف استقرار جمهوری اسلامی و ولایت فقهی شعیه شروع شده بود.

(*) آنانی که باور ندارند، آنانی هستند که میان خودی ها بور خورده اند. خودی ها که نوکرانی سرسپرده انگلیس هستند بخوبی بر اهداف فراماسیون انگلیس واقف هستند. انگلیس از شعیه برای سلطه بر مناطق نفت خیز بهره می گیرد. و شیوهای دیکتاتوری شدید خود را از طریق سیستم های آموزشی خود " اخوان المسلمین و " ... به آنان می آموزد. اینان به نام دین و خدا، خون مردم را در شیشه می کنند. و با شعار های این انقلاب شکوهمند، نه شرقی - نه غربی - جمهوری اسلامی !! یا که : استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی !! اما همه سرباز توایم خمینی - گوش بفرمان توایم خمینی، مردم را فریب داده و از آنان سوء استفاده برای اهداف خود کرده اند .

حال بعد از طرح این دو مجادله و ابهام به این مسأله کلیدی بپردازیم که عوامل شکست انقلاب ۵۷ چه بودند؟ البته در همین حوزه يك مجادله سوم نیز خودنمایی می کند که مخالف شکست خوردن انقلاب است. این عده به چند دسته تقسیم می شوند: نخست خود جمهوری اسلامی و همپالگی های آن در ایران و جهان (و البته تا حدودی دول و رسانه های غربی) که معتقد به پیروزی انقلاب هستند، از دیدگاه این حضرات هدف انقلاب استقرار جمهوری اسلامی بود که آن نیز تحقق پذیرفت و چهل سال از تداوم آن می گذرد. دوم افراد و نیروهائی در طیف اپوزیسیون و یا معترض که تئوری "تداوم انقلاب " را طرح می کردند که البته امروزه به شدت به تدافع افتاده اند و قادر به دفاع مستدل از نگرش خود نیستند. خود این طیف به دو دسته تقسیم می شوند: نخست جریاناتی که در سال های ۵۷ تا ۶۲ طرح " شکوفاسازی

جمهوری اسلامی " را در برابر خود نهاده بودند نظیر حزب توده، تروتسکیست‌ها و فدائیان اکثریت که خواهان تداوم انقلاب از طریق دفاع از " خط امام " و برای برچیدن نفوذ " لیبرال‌ها " و " حجتیه‌ای‌ها " در حکومت " انقلابی و ضدامپریالیستی * (" ضعیف در شناخت از ملا!) * مشابه همین سیاست (ولی بالعکس) از سوی مجاهدین خلق و جریان‌ات مائوئیست (تا قبل از عزل بنی‌صدر) پی گرفته شد که همچون دسته اول معتقد به وجود دو پایه خوب و بد در جمهوری اسلامی بودند، منتهی از دید ایشان جناح خوب، جناح اقلیت رژیم یعنی نهاد ریاست جمهوری بنی‌صدر (که او را نماینده بورژوازی ملی ایران می‌پنداشتند) بود که باید جناح بد یعنی حزب جمهوری اسلامی و شرکاء را مغلوب می‌کرد. هنوز هم این در قالب های مختلف در جریان است. سعی در ترور دکتر حسین فاطمی از یاران مصدق که ناکام ماند یکی از ترور های دهه سی توسط فدائیان اسلام بوده است.

در تأیید نظریه شکست انقلاب ۵۷ می‌توان به این دلایل اشاره کرد: نخست این که از دل آن انقلاب، رژیم ارتجاعی جدیدی سر برآورد* (۲۰ اسفند[حوت] ۱۳۲۴ احمد کسروی نویسنده نامدار ایران به امر روح الله خمینی و توسط نواب صفوی و دوبرادر امامی ترور و سلاخی شده است. تمام ترورهای دهه های ۲۰-۳۰ به دست فدائیان اسلام شاخه ایرانی اخوان المسلمین صورت گرفته است. و ولایت فقیه یعنی سلطه انگلیس از طریق بیت رهبری و کودتای ۸۸ هم کودتای انگلیس علیه گرایش‌ات امریکائی بوده است. و چندین بار هم به روحانی در تظاهرات ملایان در فیضیه التیماتوم داده شده است. تغییرری ایجاد نشده و ترور از سال ۲۴ بر ایران حاکم است. و ایران دارای حکومتی مذهبی از نوع دیکتاتوری استعماری است.)* مبتنی بر توهم و حمایت اکثریت مردم ایران بود. یعنی انقلاب منجر به شکل‌گیری يك حکومت مردمی نشد. دوم ای نکه بخش عمده اهداف اجتماعی انقلاب بهمن[دلو] در رژیم نوپا نه تنها متحقق نشد بلکه بر کمیت و کیفیت معضلات افزوده گردید. سوم این که شما موقعی می‌توانید از " تداوم " چند و چندین ساله يك انقلاب سخن بگوئید که اولاً نوعی قدرت دوگانه در جامعه وجود داشته باشد (مثلاً در حوزه‌ها و یا مناطقی بخشی از قدرت در دست انقلابیون و بخشی در دست مرتجعان باشد) ثانیاً موقعیت انقلابی علی رغم استقرار يك رژیم نوپا در جامعه تداوم داشته باشد. حال آن که می‌دانیم این دو پارامتر فقط در کردستان وجود داشت* (کردستان نمونه واقعی سوء استفاده صهیونیسم امپریالیسم از مظلومیت خلق هاست. با دامن زدن به ناسیونالیسم، بیش از نیم قرن است که کرد ها را بازی داده ند. کرد ها به جای مبارزه برای سوسیالیسم در هر کشوری که هستند، برای طرح کردستان بزرگ امریکا می‌رزمند.)* و تز تداوم انقلاب فقط در همان منطقه جغرافیائی صدق می‌کرد*. (همه توسط چمران و خلخال قتل عام شدند و حالا در ترکیه و سوریه خطر تهددشان می‌کند)* در اکثریت بزرگی از کشور موقعیت انقلابی بهمن ۵۷ تداوم نیافت و بخش بزرگی از مردم علی رغم بی‌جواب ماندن مطالبات اقتصادی و سیاسی‌شان به رژیم خمینی توهم و سمپاتی داشتند و اساساً با تکیه بر همین پایه توده‌ئی بود که سران رژیم توانستند از پس مخالفان متشکل خویش یکی پس از دیگری برآیند.

با این پرنترز بزرگ برگردیم به موضوع اصلی مورد بحث و آن چگونگی*(پیروزی) شکست انقلاب بهمن می‌باشد. به طور خلاصه عوامل زیر را می‌توان برشمرد:

۱ - غیاب يك آلترناتیو چپ و حقیقتاً برابری طلب و آزادیخواه که بتواند همزمان بر مطالبات اساسی چون: استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، خودحکومتی شورائی مردم، حق تعیین سرنوشت ملل، حاکمیت کارگران و زحمتکشان، برابری کامل زن و مرد، دولت سکولار و غیرایدئولوژیک و اهدافی از این دست بکوبد. خود این غیبت محصول چندین علت دیگر بود که می‌توان از میان آن‌ها به عواملی نظیر مبتنی بر ادغام دولت و ایدئولوژی (و آن هم صرفاً تفسیری خاص از ایدئولوژی) تفاوت چندانی با بلوک شرق فروریخته نمی‌داشت و بنابراین

شکل‌دهی به یکی از انواع رژیم‌های به اصطلاح سوسیالیستی و در عمل ستالینیستی و بوروکراتیک قرن بیستم، حاصل آن می‌بود.

۲ - سیاست دوگانه (دبل استاندارد) رژیم پهلوی در زمینه سرکوب مخالفین سیاسی بدین معنا که این رژیم و مشاوران سیا و موسادش از آنجا که خطر کمونیسم آن هم در همسایگی اتحاد شوروی را خطر عمده تلقی می‌کرد، همه توش و توان خود را صرف سرکوب جنبش چپ و یا سازمان چریکی مجاهدین خلق (که آن را مارکسیست اسلامی می‌پنداشت) نمود در همان حال تا حدودی خلاف حکومت رضاشاه، امتیازات زیادی به مذهب و روحانیون داد و یا در سرکوب آن‌ها از خشونت کمتری استفاده می‌کرد، به این بهانه که مراجع تقلید و روحانیون طراز اول می‌توانند با تحریک احساسات شیعی مردم، آنها را به خیابان‌ها بکشانند. رژیم محمدرضا شاه حتی به مدت سیزده سال به آخوندها حقوق هم می‌داد. به علاوه مدرنیسم کاذب شاه نیز تا حدودی زیاد صوری، اشرافی و تجملی بود و هدفی جهت تضعیف مذهب و جا انداختن مفاهیم سکولاریستی برای خود قابل نبود. بالعکس از ماهیت ضد مذهبی مارکسیست‌ها در نزد عوام برای کوبیدن و تخطئه آن‌ها استفاده می‌کرد.

۳ - سازماندهی و تشکل طبیعی و گسترده ملایان در مقطعی که انقلاب مردم در غیاب يك آلترناتیو ترقی‌خواه و چپ شکل گرفت یکی از نقاط قوت آنها بود. روحانیون با لشکردها هزار نفری تبلیغی و سازمان‌گرا نه خود که از هزاران مسجد و مکان مذهبی به عنوان ستاد حزبی بهره می‌جستند و به علاوه با قاطعیتی که گرایش خمینی در زمینه سرنگونی شاه از خود نشان داد و طبعاً سوءاستفاده از اعتقادات و ریشه‌های مذهبی بخش‌های بزرگی از مردم، توانست رهبری انقلاب را خیلی راحت به دست آورد.

۴ - حمایت گسترده و يك طرفه دول و رسانه‌های غربی از آلترناتیو "اسلامی" خمینی برای جلوگیری از عروج يك آلترناتیو "سرخ"، عامل مهم دیگری بود که محافل امپریالیستی را متقاعد کرد که وقتی رژیم شاه را دیگر نمی‌توانند نجات دهند، بهتر است به شر کمتر رضایت دهند اخراج خمینی از عراق و ورود او به فرانسه، يك پوشش خبری بی‌همتا برای او و هم‌پالگی‌هایش مهیا نمود. حال آن که در آن موقع اکثر فعالان چپ و سکولار یا در زندان بودند و یا اگر بیرون بودند، تربیونی برای بیان نظرات خود و ابزاری برای سازماندهی جنبش نداشتند*. (جلسه گوادلوپ تصمیم بر رفتن شاه و آمدن خمینی گرفته بود و شعار ارتش برادر ماست - خمینی رهبر ماست ... شعار این سازش پنهان بود.)*

۵ - تسلیم بی‌چون و چرای بخش اعظم نیروهای سیاسی به هژمونی خمینی و محول کردن همه بحث‌ها و اختلافات به بعد از سرنگونی شاه (سیاست همه با هم) و بنابراین شکل ندادن به آگاهی و اراده مستقل مردم، یعنی به دور از هیچ تقابل جدی، عرصه حیاتی رهبری را به خمینی‌گرایان محول کردند.

۷ - سنت دیرپای استبداد در ایران و فقدان آگاهی و تربیت دموکراتیک و آزادی‌خواهانه و مبتنی بر مدنیت و مدرنیته که سبب می‌شد نه تنها توده‌ها بلکه به اصطلاح روشنفکران و پیشروان نیز درک درستی از اهمیت نفس کشیدن در يك جامعه آزاد نداشته باشند، بالعکس خود مبشر یکی از انواع استبدادی حکومتگری بودند. بنابراین جامعه‌ای که سنت آزادی‌خواهی و اخلاقیات دموکراتیک در آن نازل باشد، حکم ژله‌ای دارد که توسط این یا آن پیشوا، قهرمان، رهبر و حزب می‌تواند به هر شکلی درآید.

بنابراین درس‌گیری از تجارب آن انقلاب نافرجام بیش از هر زمان اهمیت دارد

* (نتیجه: نیاز ما به شناخت از طرح و توطئه های امپریالیسم صهیونیسم جهانی برای دستیابی به ثروت طبیعی ملل شناخت از روش امپریالیسم در بهره گیری از مذاهب به عنوان اهرم به نفع اهداف خود،

شناخت از روابط امپریالیست ها با نفوذی ها نشان در تمام احزاب و سازمان ها و مذاهب . و شناخت سازمان ها و تشکیلات های امپریالیستی به نام چپ در اروپا و دوری از نظریات آنان.

شناخت از روابط امپریالیستها با سازمانهای غیردولتی و حقوق بشر و سوء استفاده از آنان به نفع خود شناخت از دموکراسی امپریالیستی، (دیکتاتوری پنهان) ، با پنبه سر بریدن در ممالک خویش و توسط سازمان جهنمی ناتو برای غارت منابع کشورهای جنوب و توسل به حيله ها برای عقب نگه داشتن ملل . گماشتن دیکتاتور ها برای کشورهای جنوب از میان نوکران خود .

شناخت از سوء استفاده امپریالیسم از ناسیونالیسم برای خرد و تضعیف ممالک و سلطه بر آنان. جنبش چپ ایران تا زمانی که مواضع خود را با امپریالیسم مشخص نکرده است ، قادر به هیچ کمکی به مردم ایران نخواهد بود و اگر به بهانه مبارزه رژیم ملا با امریکا، جنایات امریکا در جهان را نادیده انگارد و به هر دلیلی از مبارزه علیه آن سر باز زند ، هرگز قادر به اتحاد با هم ، و بسیج مردم ایران نخواهد شد .
همتراز هم قرار دادن روسیه و چین با امپریالیست های جنگ افروز ، کمک به امپریالیست ها و بار ننگ آنان را سبک کردن محسوب می شود .

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (با تمام کاستی ها) بزرگترین تراژیدی تاریخ بشر است .
همچنان که همکاری متفقین ، ستالین و چرچیل ، همکاری علیه فاشیسم بود و آنان نه تنها وجه اشتراکی با هم نداشتند بلکه دشمنان هم نیز بودند . با هار شدن صهیونیسم امپریالیسم امریکا بعد از جنگ جهانی دوم تا به امروز ، همکاری تمام نیروها علیه آن ضروری می نماید .
امپریالیست ها برای غارت ملل و اسارت آنان در ظلمات روشنفران آنان را سلاخی می کنند .

womens-power.farah-notash.com

www.farah-notash.com

Women's Power

جبهه جهانی ضد امپریالیست قدرت زنان وین ۸، فیروزی ۲۰۱۹

یادداشت: پاسخ ها به رنگ آبی داده شده است